

# مبارزه طبقاتی در ایران

رهبری طبقه کارگر شرط لازم برای پیروزی انقلاب همگانی

( ۱۱ )

## گذار از فئودالیسم

**پیشتر گفتیم** که چطور کشاورزی و دامداری، پیشه‌وری و صنعت، تولید کارگاهی: مکانیسم ارزش آفرینی در بستر مالکیت سلطانی - فئودالی - ملوک الطوایفی قاجار، متکی بر وسائل کهن تولید... تق و لق، سیر فقه‌رانی پیدا کرد، دچار پس رفت گشت. چطور نظم ایلاتی مستقر در ایران، با افزایش جمعیت، نیازی های مادی و معنوی جامعه، رشد معکوس تولید و مصرف: محرک نامرئی طغیان « رعایا »! قیام خلع ید شدگان، کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران، مسبب عصیان، شورش های پراکنده دهقانان، زحمتکشان شهری، رنجبران روستائی... در میانه سده نوزدهم میلادی، از کار افتاد، بکلی مختل شد. حکام وطنی، انگار نه انگار، کشک خود را می‌سایبند...

این مقدمات، سابقه مکتوب تاریخی، مثل مورد فرنگستان به سال ۱۷۸۹ میلادی، نشان می‌داد که ایران، گرچه با تاخیری قابل فهم... برای پذیرش تحولی از این دست: تسویه حساب با نظم مستقر، مناسبات فئودالی، ایلاتی - ملوک الطوایفی متداول آماده، احتیاج به یک خانه تکانی انقلابی داشت - قانونی « تلخ »؟! تعمیم پذیر و گریز ناپذیر، در مسیر حرکت دائم و خودانگیخته انرژی... شدن در زمان، پوست انداختن در مکان، بر اثر تقابل اضداد، مبارزه نیروهای بالنده و میرنده در مشخص، لزوم گذار از معلوم، وضع موجود در شرایط مساعد... که با مذاق حلال زاده های قاجاری جور در نمی‌آمد. **قصه مار و پونه...**

بیخود نبود که قاجاریسم - نگران استمرار سلطنت موروثی « هزار فامیل »! سقوط محتمل دیوانسالاری فئودال - اسلامی در منازعات داخلی... احساس خطر کرد، برای مهار فوری « اجامر »! قلع و قمع « کفار »! بسم الله گفت و لباس رزم پوشید، ذوالفقار از نیام بر کشید... تا معارضان داخلی را گوشمالی داده و دشمنان خارجی را سیاست کند؟! قبله عالم، پیش نماز سفارشی ارحم الراحمین، باری - تعالی! بسیم آخر زد، با فتوای خررنگ کن « علما »! کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران را نشانه گرفت، بفرکر نوعی گریزگاه نادری افتاد. **گر ما مقصریم تو دریای رحمتی...**

## بستر نافرمانی « رعایا »؟!

**دلایل و شواهدی هست،** مبنی بر اینکه تشدید ترور و اختناق، سرکوب « رعایا »! حماقت های درباری - اسلامی، خشونت و سماجت و فتوا... با کلی هزینه، بجائی نرسید، شگرد تازیانه در داخل و ماجراجویی در خارج، جهت رفع تضادهای اقتصادی و اجتماعی، تناقضات سیاسی و حقوقی و ایدئولوژیک: تمرکز عمودی ثروت و توسعه عرضی فقر، رشد معکوس تولید و مصرف... حل مسائل جاری، فصل معضلات ساختاری، در یک کلام، راهکار گوش بری خودی ها برای عیاشی، گریز نادری بخاطر غارت و چپاول دیگران، نتیجه نداد. چطور؟ خیلی ساده است. چون محروم شدگان وطنی آهی در بساط نداشتند، هندوستان هم توسط راهزنان هلندی و انگلیسی مصادره شده بود...

تا اینکه گنداب بالا آمد، از سر مبارک سلطان گذشت، قاجاریسم بکلی غرق شد. شکست های تکراری، واگذاری ها، پیمان های اسارت بار ( گلستان و ترکمن چای )، عقب نشینی های استراتژیک بعدی در جنگ های برون مرزی... کلی رسوائی بیار آورد، ترور و اختناق و سرکوب، گریز نادری... در عمل به چند دستگی حکام محلی دامن زد. کار بیخ پیدا کر، دعوای حلال زاده های درباری برسر میراث « ملوکانه »! بالا گرفت. اقتدار دولت مرکزی، بیش از پیش، بزیر سوال رفت، از اعتبار افتاد...

در یک چنین شرایطی بود که قاجاریسم کور به تنگ آمد و برای حفظ « نظم »؟! احیای اقتدار دولت مرکزی! به سیم آخر زد: با افزایش بهره مالکانه، مالیات ها و جرانم، نقدی و جنسی... اخذ نوعی باج و خراج ذوالفقاری به سیاق خلفای صدر اسلام! کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران وطنی را نشانه گرفت، کوبید، به صلابه کشید، زحمتکشان شهری و روستائی را دوشید، به خاک سیاه نشاند، و بعد، منفور و منزوی، بدون پشتوانه های لازم... در سرزمین پایگاه، چاره ای نداشت، از ترس جان به جلادان، دول استعمارگر اروپائی متوسل شد، خاصه با انگلستان و فرنگستان ( بناپارت اول )، کنار آمد، با این جنگ افروزان، اشغالگران، برده سازان... تروریست های « متمدن »! جام زد، به خلوت رفت و خوابید، یکی پس دیگری، پیمان های « دفاعی »؟! امضا کرد. مثل مورد گلستان و ترکمن چای، با همان امتیازات مالیاتی و گمرگی... قرارداد بست. بسلامتی « ائمه اطهار »؟! صلوات فرستاد و به خاک افتاد. ایران فروشی در پیش گرفت. برای نگهداری نگین پادشاهی در خانه علی زد...

## باب و « بابیه »؟!

### **( برآمد جنبش ضد استبدادی و ضد استعماری در ایران )**

این حقایق « تلخ »؟! حکایت از آن داشت که سلطنت موروئی « هزار فامیل »! کارش گره خورده، با کلی مشکلات لاینحل، اقتصادی و اجتماعی و حقوقی روبرو بود، زار و نزار، بدون استقراض، وام های شاهانه با بهره کلفت، حمایت مالی استعمارگران، نمی گشت، تکرار نمی شد...

قاجاریسم - شاهد خروش « رعایا »! کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، طغیان بی حقوقان، فرودستان شهری و روستائی، عصیان خلق ها و ملت های اروپا، ناظر پیکار کارگران و دهقانان در انگلستان و فرانسه و آلمان و اطریش و اسپانیا و ایتالیا و لهستان... در میانه سده نوزدهم میلادی، از نتیجه اولین انقلاب همگانی فرانسه، به سال ۱۷۸۹ میلادی بی خبر نبود. کلب آستان علی - امیرالمومنین خود خوانده وطنی؟! **از گیوتین تیز انقلاب همگانی خودی ها در سرزمین پایگاه هراس داشت و نمی خواست، مثل لونی شانزدهم غافلگیر شود...**

در این ارتباط، فتحعلی آخوند زاده هم دچار توهم بود، اصل تقدم ماده بر شعور، عین بر ذهن، جوهر تبدل مادی و تاریخی را در نیافت... با وجود درک صورت مساله، تحقق انقلاب همگانی را منوط به معرفت قبلی بازیگران آن می کرد. شاید، نمی دانست؟! که ۹۵٪ درصد بازیگران انقلاب کبیر فرانسه از سواد خواندن و نوشتن محروم بودند. آخوند زاده، هنوز تشخیص نمی داد که انقلابات اجتماعی، از هر قماش... خود جوش اند، تابع قوانین کور طبیعی و اقتصادی.

طولی نکشید که طبیعت غلتید، بوی طغیان کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، عصیان خلع ید شدکان، زحمتکشان شهری و روستائی، بی حقوقان وطنی به مشام رسید، امیر و وزیر و دبیر، حکام و علمای دعا گو را غافلگیر کرد: تاریخ ندا داد ایست ایست، عذاب و شکنجه قرن ها کافی است، اینک دور دور توده هاست، نوبت نوبت ماست. طرفندهای قاجاریسم برای ترور و اختناق - مهار « اجامر »! کاری از پیش نبرد، سرانجام، همزمان با رشد مبارزه آشکار طبقاتی در اروپا، یک خیزش تمام عیار توده ای، ضد استبدادی و ضد فنودالی از اعماق نا پیدای جامعه ایران بیرون جوشید...

ابتدا کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران «یاغی»! تجار خرد و متوسط، فرودستان زنجانی... به منظور اعتراض علیه بیدادگری‌های سلطان «اسلام پناه»! خوانین و علمای خرفت، به سال ۱۸۴۷ میلادی، در جنگی رویاروی با اوباش سفارشی، حاکم شهر را از اوج به زیر کشیده و از شهر بیرون کردند. در همین سال، اصفهان هم، که از دوران شاه عباس صفوی به یکی از مراکز صنعتی و تجاری کشور تبدیل شده بود، بپا خاست و شورشی مشابه برپا کرد - به دنبال همین رویداد های «تلخ و نا منتظر»! در سال ۱۸۴۸ میلادی، تبریز و یزد... و بعد در فاصله کوتاهی، قیام توده‌ای، یک سلسله از شهرها و روستاهای کشور را در بر گرفت...

از قرار معلوم، طبق اسناد، با مرگ محمد شاه، آشفتگی‌های دیوانی افزایش یافت، دعوی مدعیان سلطنت موروثی «هزار فامیل»! تخم و ترکه فتحعلیشاه، بیش از پیش، بالا گرفت. خودکامگی سیاسی، شل شد، ترک خورد... راه برای خیزش‌های پراکنده، طغیان «رعایا»! قیام کشاورزان و صنعتگران و پیشه‌وران، زحمتکشان شهری، رنجبران روستائی، تجار خرد و متوسط (غیر درباری) در مناطق دور و نزدیک، خراسان و اصفهان و کرمان و شیراز و یزد و مازندران... باز شد.

بیخود نبود که حاکم مازندران، از ترس انقلابیون محلی - همراه اهل بیت، خویشاوندان و نزدیکان... گریخت، هراسان راهی تهران شد. شمار قابل توجهی از حکام، مراکز فرماندهی خود را ترک، به جهات مختلف کشور - مناطق «امن»! فرار کردند. در مازندران، تعداد ۷۰۰ تن از «آشوبگران»! انقلابیون مسلح، پس از یک نبرد جانانه، با حکام و خوانین «بارفروش»، بابل کنونی، در جنگل‌های اطراف پناه گرفتند...

دیری نپائید، به دنبال پیوستن کشاورزان و صنعتگران... جمعیت این «اجامر»! دلاوران مصمم و مسلح، تا ۲۰۰۰ تن افزایش پیدا کرد - و این ارتش انقلابی موفق شد، نه فقط اوباش مسلح، باند‌های سفارشی حکام محلی را، در هم کوبیده و متلاشی نماید، که حتی قوای اعزامی ۲۰۰۰ نفری دولت مرکزی را هم شکست داده و با مصادره تمام دارائی و املاک خوانین به سود خلع ید شدگان نوبتی... گردش امور در این بخش از کشور را در دست بگیرد. همین امر - تمرد، کار «زشت و غیر قانونی»! چه حرفا، موجب شد تا لشگر خوانین و علما... به ارتفاعات گریخت. در مقابل، زحمتکشان شهری، رنجبران روستائی، به قیام پیوستند...

گویا در آن دوران، نقل از مورخان شوروی ( سابق )، میرزا تقی خان امیرکبیر، صدر اعظم وقت ایران، جمعیت انقلابین در سراسر کشور را، تا ۱۰۰۰۰۰ هزار تن، تخمین می زد!؟ و برای سرکوبی همین ارتش انقلابی در شمال کشور بود که یک لشکر ۷۰۰۰ نفری اعزام کرد! گو این که پیشتر، طبق اسناد رسمی، در سال ۱۸۴۹ میلادی، حتی یک قوای ۱۰۰۰۰ هزار نفری دولت مرکزی در برابر توده های انقلابی تاب نیاورد، منهدم شد، از پا درآمده بود...

ناگفته نماند که دیرتر، به سال ۱۸۵۰ میلادی، بی حقوقان زنجان، باز بپا خاسته و در جنگی تن به تن، با قداره بندان خوانین محلی، زندان شهر را ویران و تمام اسیران محبوس را آزاد کردند. در اینجا نیز، مثل سایر مناطق خروشان کشور... توده انقلابیون را کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران تشکیل می دادند - از قرار معلوم، کاظم آهنگر، یکی از سازماندهندگان اصلی قیام بود. مهم تر، حتی غرور آفرین، اینکه صنعتگران وطنی ما برای انقلاب جاری اسلحه می ساختند و زنان هم، در کنار مردان « نا محرم »! بدون ترس از آتش « جهنم اسلامی »! مثل شیر، علیه ارتجاع و استبداد می جنگیدند. وانگهی، گرچه شاه، سلطان صاحبقران، با اصرار امیر کبیر، به سال ۱۸۵۰ میلادی، فرمان داد و « باب » تیر باران شد... ولی سرکوبی « اجامر »!؟ توده مغرور و انقلابی، بدون اعزام یک ارتش ۳۰۰۰۰ هزار نفری اوباش حرفه ای، با توپ و توپخانه مجهز، بدون یک سلاخی، جنایت قاجاری - فنودالی - امیر کبیری مقدور نشد. در نی ریز هم، قوای ۱۰۰۰۰ هزار نفری دولت مرکزی، از شیراز اعزام شده بود، قتل عامی براه انداخت که نگو. کشتاری کرد که نپرس - لعنت به قاجار و ماجار و قاجاریسم، خوانین و علما، نفرین بر امیر کبیر...

بنظر من، برخلاف تعبیر غلط انداز بعضی مورخان صاحب نام شوروی ( سابق )، وجه تمایز این جنبش انقلابی و فراگیر و ضد استبدادی با تمام شورش های پراکنده، عصیان های بی هدف... در این بود که توسط « بابی ها »!؟ صنعتگران و پیشه وران و تجار غیر درباری با برنامه ای سیاسی - یعنی ( مصادره دارائی و املاک هزار فامیل، شاه و توله ها، حکام محلی، خوانین و علما ) هدایت می شد. تردستی که نیست آقایان. روکش آرمانی یا حتی مذهبی این جنبش، که هیچ جنبشی، در هیچ کجا و در هیچ دورانی، از آن مصون نمی ماند...! چیزی را عوض نمی کند و اصل قضیه را تغییر نمی دهد. ابهام در کجاست!؟ مهم تر اینکه، آغازگر جنبش مورد بحث، ضد استبدادی و ضد فنودالی، صرفنظر از توطئه « بهائیگری »! همان تکیه گاه سیاست جهان وطنی « متمدن ها »! دول امپریالیستی - استعماری اروپا... صنعتگران و پیشه وران، و یا تجار غیر درباری، از جمله باب و هواداران بودند. امتیازش نیر در این بود، که می خواست با نظم مستقر، رژیم فنودال - اسلامی ایران تسویه حساب کند - دارائی و املاک لشکر « هزار فامیل »! حکام و خوانین و علما را بسود توده انقلابی وقت مصادره نماید...

از شما چه پنهان که سید علی محمد باب، تاجرزاده، با تعلقات مذهبی و فامیلی، یک تاجر با سواد، همان سواد مکتبی... فضول و غیر درباری بود. غریب نیست که او، بعد از ۵ سال اقامت و تجارت در بندر بوشهر، بدون شک در ارتباطی مستقیم یا غیر مستقیم با تجار اروپائی، آشنائی با پیشرفت های صنعتی و تجاری، اختراعات و اکتشافات، حق و قانون، اشتغال و آموزش... در جهان سرمایه داری، به محدودیت های فنودالیسم، که رشد صنعت و تجارت، اقتصاد بر محور استثمار نیروی زنده کار را اجازه نمی داد و با اهرم خودکامگی مطلق سیاسی، بشدت جلوی توسعه تولید کارگاهی در ایران را می گرفت، پی برده و یا طرفدار پیکار انقلابی - مبارزات ضد استبدادی و ضد فنودالی « رعایا »! در کشور شده باشد...

در این راستا، نامبرده، بدرستی دریافته بود، که درهم شکستن حکومت فنودال ها، بدون یک تسویه حساب ایدئولوژیک با قضات شرع، که بی حقوقی کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران - اطاعت توده های « نادان »؟! از سلطان و لشگر توله ها، حکام و خوانین را موعظه می کردند... دشوار، یا اصلا ممکن نیست. به همین منظور و با توجهی زیرکانه به آرزوهای سرکوب شده توده ها و خلع سلاح عقیدتی محافل حاکمه، به سال ۱۸۴۷ میلادی، اثری تنوریک، با تمام اما و اگرهای قابل فهم... برای اثبات کهنگی مطالب مندرج در « قرآن » و انکار اعتبار جاودانگی آن، تدوین و پراکنده کرد، مکتوبی که در فاصله ای نسبتا کوتاه، توجه انقلابی ترین صنعتگران و پیشه وران وطنی، یا تجار خرد و متوسط را - چون اینها همه نیاز مبرمی به توسعه تولید کارگاهی داشتند، حتی توجه زحمتکشان شهری و روستائی را، به خود جلب کرد...

قالب کلی نظرات « باب »! با وجود اشکالات و مهملات مکرر... از آنجا که در جامعه ای انتشار یافت که اکثریت قریب به اتفاق آن از هیچ حق و امکانی برخوردار نبود، حاوی نکاتی است که اهمیت زیادی دارند. حال چرا؟ چون شماری از نظرات « باب »؟! مثل مصادره دارائی و املاک خوانین و یا برابری حقوق انسان ها، زن و مرد... می رساند که نامبرده چه آشنائی نزدیکی با رویدادهای اروپا در سده های منقضی و آرزوهای سرکوب شده هموطنان در دوران مورد بحث ما داشته... پس بیخود نبود که جنت مکان، میرزا تقی خان امیر کبیر، صدر اعظم وقت، با اصرار، مرگ او را از سلطان صاحبقران، پادشان « رعیت پرور »! طلب می کرد! طفیلی ها، جاکشان دربار - لشگر « علما »! نفرتی تهوع آور از او داشته و به کرات - قتل عام « رعایا »! توده های انقلابی را، بجرم طرفداری از او و جنگیدن با رژیم فنودال - اسلامی - حرمسرای... فتوا دادند. ایضا، جنت مکان، حجت الاسلام، اکبر هاشمی رفسنجانی - با نوعی وقاحت « اسلامی »! امیر کبیر را « قهرمان مبارزه با استعمار »! در کتابی با همین عنوان، قلمداد کرده...

تردید ندارم که سرکوب جنبش انقلابی، ضد استبدادی و ضد فئودالی « رعایا »! کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران، زحمتکشان شهری و روستائی در قبال قاجاریسم، رژیم سلطانی و علمائی و ملوک الطوائفی - موسوم به قیام « بابیه »! که عملاً با یک سری انقلابات همگانی - دمکراتیک در اروپا همزمان بوده و حتی، به احتمال خیلی زیاد، می توانست، اگر بر فنودالیسم پیروز می شد... همراه با خلق ها و ملت های اروپا، تحولات اقتصادی و اجتماعی و حقوقی قابل توجهی در ایران به وجود آورد...

سخن برسر یک اختلاف فاز ساختاری است که بعدها، هیچ « رفرم یا انقلابی »؟! حتی انقلاب مشروطه هم آن را جبران نکرد. چون از وظایف تاریخی خود طفره رفت، غفلت کرد و با خودکامگی سیاسی درگیر نشد - با سلطنت موروثی « هزار فامیل »! تسویه حساب نکرد، چون با « علما »! وقفی خوران وطنی... کنار آمد. حتی از این بدتر، خطائی بزرگ، تاریخی، اصلاً نا بخشودنی، از مصادره انقلابی دارائی و املاک قاجاریان، حکام و خوانین و علما سرباز زد...

رضا خسروی

